

بنام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان

ابیاتی از برنامه ۹۱۸ گنج حضور

اختیار آن را نکو باشد که او  
مالک خود باشد اندر اتقوا  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹

چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار  
دور کن الت، بینداز اختیار  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۰

اختیار و انتخاب وقتی مجاز و درست است که ما هشیاری حضور را از من ذهنی تشخیص دهیم و با عقل زندگی انتخاب درست داشته و همینطور پرهیز از همانندگی ها و حرص و طمع و دیگر چیزهای دردزا داشته باشیم، و اگر هنوز من ذهنی داریم و افکار مسلسل وار، باید دست در دست بزرگان بدهیم تا از عقل من ذهنی استفاده نکنیم، حتی برای گفتن یک کلمه و یا خرید و یا رفتن به جایی صبر میکنم و از خرد کل هدایت میگیرم و البته تکرار و حفظ بودن ابیات ما را از منحرف شدن به من ذهنی نجات میدهد. اگر با من ذهنی انتخاب کنیم و دچار حرص و طمع و خواستن بیشتر و بیشتر باشیم به زیر حیوانات سقوط میکنیم و در شهوت رانی و پرخوری و اعتیاد و طمع و حسادت و حس نقص و کم اندیشی و زندگی در دنیای مجازی و گذشته و آینده، هشیاری را تلف میکنیم و خلاصه اینکه اختیار زندگی را به دست من ذهنی ندهیم و بر اساس خشم، نفرت، حسادت، گدایی، کنترل، میدانم، عیب بینی، جلب توجه، حس تملک، حرص و طمع و دیگر حس های مخرب انتخاب و اختیار نداشته باشیم.

همچو مستی، کو جنایتها کند  
گوید او: معذور بودم من ز خود  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۵

گودیش لیکن سبب ای زشتکار  
از تو بد در رفتن آن اختیار  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۶

بیخودی نامد به خود، توش خواندی  
اختیارت خود نشد، توش راندی

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۷

آیا اختیار را به من ذهنی دادیم تا حسادت و خشم و طمع و کنترل و ترس را بنوشد و با این ها مست کند و درد درست کند و بعد از خرابکاری و مسئله آفرینی بگوید دست خودم نبود؟ اگر ما گول من ذهنی رو نخوریم، من ذهنی نمی تواند اختیار عمل داشته باشد و صفر می شود. اگر ما متوجه و هشیار و گوش به زنگ باشیم من ذهنی نمی تواند به ما حسادت و طمع بدهد و ما را به دردسر بکشانند. خرابکاری خودبخود پیش نمی آید و با انتخاب ما پیش می آید حال انتخاب با عقل من ذهنی مساوی با جنایات و مسئله آفرینی و انتخاب با خرد کل و خرد بزرگانی که به خدا وصل هستند مساوی با وحدت و عشق و شادی بی سبب. مثال: اگر در برابر حرف های کسی که زور می گوید فضا باز نکنیم و به خدا توکل نکنیم و درد هشیارانه نکشیم و از آن نگذریم باید با عقل من ذهنی از خود بی خود شویم و واکنش و جر و بحث و تنفر و نابود کردن خود و دیگری و دیگر چیزها را انتخاب کنیم، یا با خودنمایی مست شویم و دیگران را کوچک کنیم و دیگران را له کنیم و برای خودنمایی بیشتر به دنبال چنگ زدن بیشتر و بیشتر به دیگران و چیزها باشیم و من ذهنی بزرگتر و مخربی بسازیم. خلاصه که درد هشیارانه را با رضایت فراموش نکنیم، همچون معتادی با عشق که برای ترک کردن با تمام قوا درد هشیارانه می کشد تا تولدی تازه را آغاز کند.

پیش بینا، شد خموشی نفع تو  
بهر این آمد خطاب انصتوا  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۲

آیا منی که هنوز همانندگی های آشکار و پنهان دارم و به خدا و بزرگان پناه آوردم تا تغییر کنم و عدم و خالی شوم، اجازه تبلیغ و سخنرانی و معنوی نمایی و کنترل دیگران و نصیحت کردن و میدانم و پندار کمال و پز دادن دارم؟ آیا فکر نمی کنیم که مسیر را دوباره داریم اشتباه می رویم و ممکنه از این مسیر بیرون رانده شویم و خودمان دوباره گم شویم؟ پس ندای خاموش باشیم برای این بارها، برای ما آمده تا مدام ذهن و افکار و خواسته ها را و میدانم ها را صفر کنیم.

بی مرادی شد قلاووز بهشت

حَفَّتْ أَلْحَنَّتْ سَنُو اِي خُوش سُرَشْت  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

ای زندگی شکر، شکر که این بیت را با خود دارم و هر جا بی مرادی حمله می کند عقب میکشم و کسی نمی شوم یعنی میدانم نمی شوم، خشم، حسرت، تنفر، طمع، ولع، شهوت، خودنما، گدا و دیگر چیزها نمی شوم و با کشیدن درد هشیارانه با شکر و رضایت و صبر این بیت را تکرار میکنم و آرام می شوم، در برابر آزار دیگران، در برابر توهین دیگران، در برابر غیبت و یا انتقاد، در برابر بیماری، در برابر یک طمع و حرص و ولع، و حتی در برابر چیزهای به ظاهر کوچک مثل بوق ماشین پشت سری و یا افکاری که در سرم آمده و می خواهد من را به چالش بکشد. تکرار این بیت مسیر به ظاهر قفل را باز کرده و عبور میکنم، با اینکه گه گاهی لغزش داشتم و فراموش کردم و یا درد هشیارانه نکشیدم، اما همین لغزش ها و درد درست کردن ها اهمیت و ارزش این بیت را برایم بی نهایت کرد. پس متوجه باشیم برای ورود به بهشت نباید منقبض و واکنش شویم و باید درد هشیارانه را برای پاک شدن بکشیم و توقع قطع شدن بی مرادی را نداشته باشیم و بی مرادی ها را عنایت و کنش خداوند برای آزادی ما از جهنم ببینیم، تا مجوز شادی بی سبب شبانه روزی و بی نهایت را دریافت کنیم.

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر  
او همین داند که گیرد پای جبر  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸

هر که جبر آورد، خود رنجور کرد  
تا همان رنجوری اش، در گور کرد  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۹

تنبلی ذهن باعث می شود من ذهنی به ما بگوید که ما نمی توانیم به حضور زنده شویم، زیرا که جبر و موقعیت کشور و خانواده و ژنتیک ما اینطور یا آنطور است و بهانه جور می کند برای تغییر نکردن و تنبلی و صبر نکردن و ناشکری، و این جبر توهمی باعث سقوط و تلف کردن می شود و ناکامی از زنده شدن به بی نهایت و شادی بی سبب، اما حالا که متوجه شدیم باید با تمام قوا و تعهد محکم و مداومت و مداومت و بارها زمین خوردن و بلند شدن برای انداختن همانیدگی ها و صفر کردن مرکز دست در دست بزرگانی چون مولانا داده و با تکرار، ذهن را به سمت و سویی دیگر بکشیم و خود را تغییر دهیم تا زندگی ما را صفر و پاک و زنده کند.

گر قضا پوشد سیه، همچون شبت  
هم قضا دستت بگیرد عاقبت  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۸

گر قضا صد بار، قصد جان کند  
هم قضا جانت دهد، درمان کند  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۹

این قضا صد بار اگر راحت زند  
بر فراز چرخ، خرگاہت زند  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۶۰

خرگاه: خیمه بزرگ

زندگی و خداوند برای آزاد کردن ما از من ذهنی ما را با چیزی یا کسی همانیده می کند و بعد آن را می گیرد تا ما را متوجه اصل اول و بی نهایت خود کند تا بتواند شادی بی سبب و بیست و چهارساعته را به ما بدهد، تا بتواند یک بار برای همیشه ما را از همانیدگی ها بیرون بکشد و این شعبه الهی را از زیر بار توهم و کم اندیشی بیرون بیاورد. حال که این را متوجه شدیم با زندگی همکاری کنیم و شروع به شناسایی کنیم که از چه چیز درد میکشیم و آن درد را هشیارانه بکشیم و صبر کنیم تا زندگی ما را از هر کدام بیرون بکشد، فقط در مواجه شدن با یک درد باید فضا باز کرد و تسلیم شد تا زندگی کار کند، مثلا من با تلاش نمیتوانم نفرت را از بین ببرم، اما با شناسایی و درد هشیارانه و صبر، زندگی کمک می کند نفرت پاک شود. پس با ذهن به دنبال راهکار برای درد نباشیم و تدبیر و نقشه کشیدن را کنار بگذاریم زیرا خدا کافی است تا ما را درمان کند و به اصل اول تبدیل کند. فقط کافیه سکوت و سکون و پذیرش اتفاق را بی چون و چرا با شکر و درد هشیارانه پشت سر بگذاریم و هر لحظه در لحظه حال باشیم و به افکار اجازه حرکت دهیم و به درون هیچ کدام نرویم و آن افکار را همراهی نکنیم.

دَم او جَان دَهَدَت رُو ز نَفَحَتُّ بِيذِير  
كَارِ او كِن فَيَكُونُ اسْت، نِه موقوف علل  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

ما همگی در این جسم هستیم و شعبه ای از خدا و زندگی هستیم، این شعبه باید همیشه وصل به دم خداوند و مرکز باشد و اگر فضا را ببندیم درد میکشیم، و خداوند هر لحظه با دمیدن می خواهد مرکز ما را باز کند و این باز کردن درد دارد زیرا باید چیزهایی که به آنها

چسبیدیم و در مرکز گذاشتیم برداشته شود و دمیدن خدا آنها را می‌خواهد بردارد. پس اتفاقات برای خوش آمدن و بد آمدن ما نیست، بلکه برای پاک شدن ما است. و اگر ما خود تسلیم شویم و همکاری کنیم درد هشیارانه میکشیم که همراه با شکر و رضایت است و دیگر ناشکری و گله و شکایت از میان می‌رود زیرا که ما به عمق مسئله پی برده ایم.

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها  
از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

از قرین بی‌قول و گفت‌وگوی او  
خو بدزد دل نهان از خوی او  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

قرین: همنشین

یکی از مهم‌هایی که ما باید رعایت کنیم تا از همانیدگی‌های قبلی و همین‌طور جدید پاک بمانیم انتخاب همنشین است چه انسانها چه برنامه‌های تلویزیون و اینترنت و مکان‌ها، زیرا که هر کدام ما را به خودشان جذب می‌کنند، حتی اگر حرف هم نزنند ما خوی آنها را جذب میکنیم، خوی نفرت، حسادت، تنفر، قضاوت، شهوت، کم‌اندیشی، ناشکری، حس نقص، حسرت، قضاوت، میدانم و خودنمایی و هر چیزی دیگر. اما این به معنی فرار کردن و در غار رفتن هم نیست و به معنی ستیزه و جنگیدن و مانع بینی هم نیست، بلکه تا جایی که می‌توانیم خود را قرین من‌های ذهنی نکنیم و اگر هم مجبوریم قرین باشیم مثلاً در خانه، خود را با گنج حضور و مولانا قرین کنیم تا نتوانند ما را جذب کنند و البته این را به روی آنها نمی‌آوریم و نصیحت نمی‌کنیم و علت دوری کردن و ساکت بودن را لازم نیست، توضیح دهیم زیرا همین باعث وصل شدن به مرکز آنها می‌شود، به عبارتی قرین بزرگان بودن ما را هشیار و گوش به زنگ نگه میدارد تا در مرکز بمانیم و تکان نخوریم، زیرا آنها دستشان در دست زندگی است و ما را به زندگی و بی‌نهایتی وصل می‌کنند و اگر از قرین شدن با من‌های ذهنی هشیار باشیم در مرکز عدم ساکت و ساکن و بی‌واکنش میمانیم تا فضا را نبندیم و حضور و هشیاری را کوچک نکنیم.

با سپاس از همه

علی